

تاریخ دریافت: ۹۵/۹/۱۷

تاریخ پذیرش: ۹۶/۲/۱۴

نگرشی تطبیقی به مؤلفه‌های عرفانی در اشعار احمد شاملو و یوسف الخال

محمدرضا بیگی^۱

عزت ملا/ابراهیمی^۲

بهرام پروین گنابادی^۳

لیلا قاسمی^۴

چکیده:

از آن زمان که زبان و ادب فارسی و عربی با عرفان پیوند خورد آثاری ژرف و سترگ به نظم و نثر در پهنای این سرزمین‌ها رقم خورد. اگر عرفان را بیان هنری دین بدانیم، عارفان این سرزمین‌ها و بویژه شاعر به خوبی و تمام و کمال از عهده آن برآمده‌اند. این پیوند ناگسستنی میان ادبیات و عرفان، بویژه در حوزه شعر به سبب موزون و جذّاب بودن، در دوران معاصر ادامه پیدا کرد و به نظر می‌رسد برای همیشه نیز باقی خواهد ماند. ادب عربی و فارسی پیوسته تجلی‌گاه عرفان و مسائل مرتبط با آن بوده است و خوانندگان با مطالعه آن به روح خود جلاء داده‌اند. یوسف خال از شاعران برجسته سوری می‌باشد که در شعر معاصر عربی مضامین عرفانی بسیاری در دیوان شعری خود منعکس کرده است احمد شاملو نیز شاعری نوآور در شعر سپید فارسی محسوب می‌شود که همواره مفاهیمی همچون مرگ و نیستی، قداست عشق، آزادی، واقعیت جهان هستی، و وحدت وجود در اشعارش پیوندی عمیقی داشته است. در این جستار با توجه به اقتران زمانی دو شاعر و اشتراکات اندیشه‌های عرفانی هر دو شاعر بر مفاهیمی همچون (وحدت وجود، عشق الهی، باده عرفانی، آزادی، بقاء و نیستی، حقیقت عالم، رضا و تسلیم) تأکید داشته‌اند که در ساختار و زبان شعری شباهت فراوانی دارد. در همین راستا نگارنده با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی داده‌ها می‌پردازد.

کلید واژه‌ها:

ادبیات تطبیقی، عرفان، احمد شاملو، یوسف الخال.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

^۲ - دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه تهران، تهران، ایران. نویسنده مسئول: mehrabim@ut.ac.ir

^۳ - استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران شمال، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.

^۴ - استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، واحد گرمسار، دانشگاه آزاد اسلامی، گرمسار، ایران.

پیشگفتار

ادبیات تطبیقی (*comparative literature*) هنر روشمندی است، به خاطر تحقیق در پیوندهای قیاسی، قرابت، تأثیر مقایسه ادبیات با قلمروهای دیگر بیان و معرفت؛ یا این که موضوعات و یا فنون ادبی ما بین آنها، با فاصله و یا بدون فاصله نسبت به زمان و مکان، آن هم به شرط این که متعلق به چندین زبان و یا به چندین فرهنگ باشند، و یا این که حتی جزء یک سنت باشند تا بهتر بتوان به وصف آنها، به درک آنها و به ارزیابی آنها پرداخت. بنابراین شاید بتوان گفت که در ادب تطبیقی آنچه مورد نظر محقق و نقاد هست نفس اثر ادبی نیست، بلکه تحقیق در کیفیت تجلی و انعکاسی است که اثر ادبی قومی در ادب قوم دیگر پیدا می کند. (زرین کوب، ۱۳۶۹، ۱۲۵) ادبیات عرفانی قسمی از ادبیات است که دارای موضوعات و مضامین عرفانی در قالب شعر یا نثر می باشد. بخش بزرگی از ادبیات عربی به «تصوّف عرفان» و مبانی سیر و سلوک می پردازد. عرفان اندیشه طیف گسترده‌ای از صاحبان نبوغ برجسته را در طول قرون متمادی در سرزمین ها و فرهنگ های گوناگون به خود مشغول ساخته و در سراسر حیات فکری و اجتماعی ایشان اثر گذاشته است. عرفان طریقه-ای است که برای دستیابی و شناسایی حقایق هستی و پیوند و ارتباط انسان با حقیقت، بر شهود و اشراق و وصول و اتحاد با حقیقت تکیه دارد. نیل به این شهود نه از طریق استدلال و برهان و فکر، بلکه از راه تهذیب نفس و قطع علائق و وابستگی های دنیوی و توجه تامّ به امور روحانی و معنوی و در رأس همه مبدأ و حقیقت هستی ممکن است. اصول و شیوه‌هایی که این هدف را برآورده می کند، متعدّد است. (دهقان، ۱۳۹۰: ۶۵) در ادبیات جهانی، همواره شعر فارسی و عربی از عرفان سهم گسترده‌ای را از آن خود کرده‌اند. در این بین احمد شاملو به عنوان یکی از پیشگامان شعر معاصر فارسی سهم بزرگی در ادامه شکل‌گیری و حیات شعر سپید عربی داشته است؛ مضامین عرفانی نیز یکی از مفاهیم برجسته در شعر معاصر می‌باشد که در شعر این شاعر نامور بازتاب یافته است. یوسف خال بی‌تردید یکی از این شخصیت‌هاست که تأثیر ظهور این فردیت و غلبه او را بر قیود و موانع فردیت ستیز، در شور عاطفی و اندیشه‌ها و شیوه بدیع بیان او را می‌بینیم. بر همین راستا با عنایت به همزمانی دو شاعر نامور در دو ادب فارسی و عربی و با توجه اشتراکات ادبی و فرهنگی فراوان میان هر دو ملت، بر آن شدیم تا با رویکرد تطبیقی به نکات اشتراک و افتراق هر دو شاعر در زمینه عرفان و مؤلفه‌های مرتبط با آن پردازیم. از آنجایی که این تحقیق بر اساس نظریه‌ی

نگرشی تطبیقی به مؤلفه‌های عرفانی در اشعار احمد شاملو و یوسف الخال / ۱۲۳

فرانسوی ادبیات تطبیقی انجام می‌شود، نخست باید شرایط انجام پژوهش تطبیقی بر پایه‌ی این نظریه وجود داشته باشد. در نظریه‌ی فرانسوی دو اصل برای انجام پژوهش تطبیقی میان دو اثر یا جریان ادبی لازم است: الف) میان دو اثر یا جریان ادبی مورد مقایسه اختلاف زبانی وجود داشته باشد؛ ب) میان دو اثر یا جریان ادبی امکان تأثیر و تأثر و ارتباط تاریخی وجود داشته باشد (کفافی، ۱۳۸۲: ص ۱۷) پرسش‌هایی که در این جستار مطرح است: نخست اینکه احمد شاملو و یوسف الخال در کدام مؤلفه‌های عرفانی اشتراک داشته‌اند؟ و دوم اینکه میزان بسامد این مؤلفه‌ها به چه میزان بوده است؟

پیشینه پژوهش

درباره‌ی رویکردهای تطبیقی عرفانی مقالات بسیاری نوشته شده است که اغلب با محوریت شعر عربی و فارسی بوده است؛ در این بین مضامین عرفانی احمد شاملو و یوسف خال کمتر مورد توجه پژوهشگران قرار گرفته است و از جمله این پژوهش‌ها؛ مقاله‌ای با محوریت «تحلیل تطبیقی شعر مرد مصلوب احمد شاملو و المسیح بعد الصلب بدر شاکر السیاب» نویسنده: صفایی، علی؛ قاسمی، علیرضا؛ در مجله پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، پاییز و زمستان ۱۳۹۴ - شماره ۶، صص ۷۱ - منتشر شده است. مقاله‌ای دیگر با موضوع «بررسی تطبیقی اساطیر در شعر شاملو و ادونیس» نویسنده: میرقادری، سید فضل الله؛ غلامی، منصوره؛ در مجله لسان مبین، دی ۱۳۸۹ - شماره ۱، صص ۲۲۱ - ۲۵۱. به زیور طبع آراسته شده است. پژوهش دیگری با موضوع «المسیح و الرموز المسيحية فی شعر یوسف الخال» نویسنده: روشنفکر، کبری؛ محمدی بایزیدی، مجید؛ مجله: اللغة العربیه و آدابها «ربیع ۱۴۳۵، السنه العاشرة - العدد ۱، صص ۶۱ - ۹۰. مقاله‌ای تحت عنوان «بازتاب اسطوره قهرمان در شعر انسان‌گرای یوسف الخال و فروغ فرخزاد» توسط احمدی چناری، علی اکبر؛ احمدی، پریسا؛ مجله: کاوش نامه ادبیات تطبیقی» تابستان ۱۳۹۴ - شماره ۱۸، صص ۱ - ۲۶ منتشر شده است که در هیچ کدام از مقالات فوق‌الذکر به موضوع این رساله پرداخته نشده است. همچنین پایان‌نامه‌ای در مقطع کارشناسی ارشد با موضوع «بررسی مصادیق رمز‌گرایی در شعر یوسف الخال»، استاد راهنما: حسین تک‌تبار، دانشجو: الهام حیدریان در دانشگاه قم، دانشکده ادبیات و علوم انسانی سال (۱۳۹۳) دفاع شد. شایان ذکر است که تاکنون تطبیق و مقایسه‌ای میان رویکردها و گرایش‌های این دو شاعر برجسته فارسی و عربی صورت نپذیرفته است، از این رو بر آن شدیم تا برای احاطه بر اندیشه‌های دو عارف نامی به تطبیق اشتراکات و افتراقات احمد شاملو و یوسف خال پردازیم.

شناخت‌نامه احمد شاملو و یوسف خال

یوسف خال شاعر، مترجم، روزنامه نگار و ناقد ادبی معاصر عرب. در ۱۹۱۶ در روستای عمارالحسن در سوریه به دنیا آمد (کامل، ج ۱، ۵۲۵)؛ درباره اختلاف در تاریخ تولد وی. پس از چند سال خانواده اش به شهر طرابلس لبنان مهاجرت کردند؛ پدرش، عبدالله، کشیش کلیسای پروتستان بود. یوسف دوره ابتدایی و دبیرستان را از ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۲ در مدرسه امریکایی طرابلس گذراند (کامل: ۲۷). خال متخصص رشته فلسفه بود، اما اشعارش سبب شهرت او شد و از همین رو در ۱۹۴۴م برای تدریس زبان و ادبیات عرب به دانشگاه امریکایی بیروت دعوت شد (همان). در سال ۱۹۴۵م نخستین مجموعه شعرش با عنوان الحریه در بیروت منتشر شد. تأثیر او در جنبش نوگرایی شعرعرب شاید با نقش ازرا پاوند در جنبش ایماژیست‌ها قابل مقایسه باشد (دائرةالمعارف ادبیات عربی، ذیل ماده) وی در آغاز کار پیرو سعید عقل، رهبر شاعران نمادگرای لبنان، بود. در نخستین دفتر شعر یوسف خال، الحریه، تأثیر سعید عقل به خوبی نمایان است. دومین اثر وی نمایشنامه منظومی است به نام هیروودیا (۱۹۵۴) که در نیویورک منتشر شد. در این دو اثر از یوسف خال، شاعر نوگرای سالهای بعد، نشان زیادی دیده نمی‌شود (بدوی، ص ۲۴۱-۲۴۲) او هنگام اقامتش در امریکا با شعر پاوند، تی، اس، الیوت، رابرت فراست و بسیاری از شاعران جوان غرب آشنا شد و این امر سبب شد که از شیوه فاضلانہ سعید عقل دوری کند (بدوی، همانجا). با انتشار دفتر قصائد فی الاربعین (شعرهای چهل سالگی؛ بیروت ۱۹۶۰) تجربیات وی در شعر پیشرو عرب کامل شد. اشعار این دفتر بیشتر پیامی از رضایت و خرسندی دارند و تجربه‌های معنوی شاعر در این اشعار حیات می‌یابد (ر.ک: بدوی، ص ۲۴۴) خال، به همراه آدونیس، سیاب، حاوی و جبراه، به «الشعراء التمزویون» معروفاند. تموز در شعر این شاعران نمادی برای بیداری تمدن عرب از خواب و رخوت طولانی است (ر.ک: جبراه، ۴۰؛ موریه، ۳۷۱) در مقایسه با بسیاری از معاصرانش، شعر یوسف خال کیفیتی معنوی و ماورایی دارد و سرشار است از تصاویر کتاب مقدس که باتوجه به مذهب وی امری کاملاً طبیعی است (دائرةالمعارف ادبیات عربی، استارکی، همانجاها). وی همچنین با بهره‌گیری گسترده از تلمیحات توراتی، این نوع اشارات را که در شعر عرب چندان رواج نداشت، شکوفا کرد. تصاویر و تلمیحات مسیحی خال برخاسته از باوری عمیق و حقیقی است، شیوه نگرش او به مسیحیت بسیار شبیه نگرش جبران خلیل جبران است و شاید بهسبب همین نوع نگرش، یوسف الخال کتاب پیامبر جبران را از انگلیسی به عربی، با عنوان النبی (بیروت ۱۹۶۸) ترجمه کرده است

(ر.ک: جیوسی، ج ۲، ۷۱۵) شعر او به لحاظ لحن معنوی عمیق و ضرب آهنگ آرام، در تضاد با لحن‌های تحریک آمیز و خطابی سیاسی آن دوران، در شعر معاصر عرب متمایز باقیمانده است نثری که یوسف خال در دو دهه آخر زندگی به کار گرفت، در میان بهترین نثرهای این دوران قرار می‌گیرد. رسائل الی دون کیشوت (بیروت ۱۹۷۹) زمانی نوشته شد که جنگ داخلی و بدبینی و یأس سرزمین وی را فراگرفته بود، با این حال او در این اثر باور عاطفی دوباره زیستن و زایش دوباره را با لحنی عرفانی و تأثیرگذار ارائه می‌کند (همانجا).

احمد شاملو در بیست و یکم آذر ماه سال ۱۳۰۴ هجری شمسی در تهران متولد شد. خمیره دوران کودکی وی تحت تأثیر شغل پدر - افسر ارتش - در شهرهایی چون رشت، سمیرم، اصفهان، آباده و شیراز شکل گرفت. گذراندن دوران دبستان و دبیرستان در شهرهای خاش، زاهدن، مشهد، بیرجند، تهران و گرگان زمینه آن ساز باروری فکر و نبوغ وی شد که اندیشه گردآوری فرهنگ سواد عامه حاصل جابجایی ها بود. در اواخر سال ۱۳۲۲ و اوایل سال بعد، به دلیل شرکت در فعالیت های سیاسی شمال کشور، در تهران دستگیر و به زندان متفقین در رشت منتقل شد. یک سال بعد پس از آزادی از زندان و کوچیدن به تهران به همراه خانواده، به ترک تحصیل مبادرت ورزید. دست بردن واقعی به سمت نوشتن از این زمان شروع می شود و آغاز این فعالیت ها با انتشار داستان و سردبیری در مجله و هفته نامه هاست. زندگی احمد شاملو آستن حوادث گوناگونی است که به شعر وی رنگ و بویی خاص بخشیده است. به نقل از خود شاملو: می توانم بگویم آثار من خود شرح کاملی است من به این حقیقت معتقدم که شعر برداشت هایی از زنده گی نیست بل که یکسره خود زندگی است. خواننده یک شعر صادقانه، روراست با برشی از زندگی شاعر و بخشی از افکار و معتقدات او مواجه است (پاشایی، ۱۳۸۸: ج ۲: ۵۹۱) احمد شاملو در عرصه های مختلف فرهنگی فعالیت داشت که شاعر، مترجم، روزنامه نگار، پژوهشگر، فرهنگ نویس و غیره عناوینی است که کالبد وجودی او را مستور خویش ساخته اند اما آنان که با ادبیات فارسی سروکار دارند، با شنیدن نام احمد شاملو، شعر، علی الخصوص شعر نو آن هم از گونه سپید در ذهن شان متداعی می گردد. وی در پی ملاقات با نیما یوشیج در سال و تحت تأثیر او، به شعر نو روی آورد؛ برای نخستین بار در شعری که به سال ۱۳۲۹ تحت عنوان شعر سفید غفران منتشر شد وزن را رها کرد و پیشرو در ارائه سبک نویی در شعر معاصر فارسی با عنوان شعر سپید، یا منثور یا شعر شاملویی شد سرودن اشعار آزادی خواهانه و آزادی ایران را برای او به ارمغان آورده است. از شاملو تا پیش از انقلاب دوازده مجموعه شعر چاپ شده است که حاصل شاعری وی از سال های ۱۳۲۶ تا ۱۳۵۶ است. بعد از دشنه در دیس - که در سال ۱۳۵۶ منتشر شد - شاملو مجموعه ترانه های کوچک

غربت، مدایح بی‌صله، در آستانه و حدیث بی‌قراری ماهان را در طی سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۸ منتشر کرد (پورنامداریان، ۱۳۸۱: ۹۰) سرانجام احمد شاملو ساعت نه یکشنبه شب، دوم مرداد ماه ۱۳۷۹ در خانه دهکده به سوی دیار ابدیت شتافت.

پردازش تحلیلی موضوع:

ادبیات تطبیقی در دوره معاصر به لحاظ مطرح شدن و گسترش مباحثی همانند ترجمه، نقد ادبی، جهانی شدن مسائل مربوط به عرصه فرهنگ و ادبیات و گفتگوی میان تمدن‌ها بسیار حائز اهمیت شده است. از این رو، در بین تأثیر و تأثرهای متقابلی که فرهنگ و ادبیات ملل مختلف بر یکدیگر داشته‌اند، میزان تأثیر و تأثر ادبیات عربی و فارسی از همدیگر، امری است که بر هیچ محقق و پژوهنده کاوشگری در عرصه ادبیات فارسی و عربی پوشیده نیست. شعر عرفانی فارسی و عربی بدلیل نزدیکی در مفاهیم و عناصر خود پیوسته از سوی محققین مورد بررسی و تحلیل بسیار قرار گرفته است؛ یوسف خال و احمد شاملو ادباء و عارفانی هستند که بخش عمده‌ای از دواوین شعری خویش را به مفاهیم عرفانی اختصاص داده‌اند که از اشتراکات فراوانی در آن مفاهیم ناب دارد و در ذیل به تحلیل آن خواهیم پرداخت:

۴-۱. آزادی

آزادی از جمله مضامینی است که هم در ادبیات عرفانی و هم در ادبیات اگزیستانسیالیستی به کثرت مطرح شده است. در واقع آزادی «در اصطلاح عرفا به معنای رهایی از بردگی کائنات و خواسته‌های آن و بریدن تمامی پیوندها با آن است». (العجم، ۱۹۹۹: ۲۸۲) این مضمون در ادبیات اگزیستانسیالیسم و مخصوصاً آرای ژان پل سارتر فراوان به کار رفته است. در واقع آزادی که سارتر مطرح می‌کند همراه با دوگانه ماهیت و وجود است که دو کلید واژه اصلی فلسفه او را تشکیل می‌دهد، به نظر سارتر «وجود بر ماهیت تقدم دارد و به نظر او، انسان ابتدا وجود می‌یابد و سپس ماهیت می‌گیرد. بنابراین انسان، در ابتدای وجود خود، چیزی نیست و نمی‌توان آن را محدود به مسأله‌ای نمود» (بدوی، ۱۹۸۴: ۵۶۴). یوسف خال تردید را در میان کلماتش با روش زیباشناختی به کار گرفته است همانند لفظ (حرّ) که در ابیات ذیل مشاهده می‌نماییم که معنای اوّل آن حرارت است و معنای دوّم آن آزادی است:

«وَ كَأَنَّ النَّارِیخَ سَاحَهُ حَرَبٌ
بَيْنَ حَرٍّ وَ بَيْنَ مَنْ كَانَ حُرًّا»

أُتِرَى جَوْهَرُ الْخَلِيقَةِ حُرِّيَّةُ أُولَى
بِمَنْ فَازَ فِي النِّضَالِ وَ آخِرَى؟
أَنَا حُرٌّ يَا رَبِّ، حُرٌّ لِي الْعَقْلُ
جِنَاحٌ وَ ذُرْوَةُ الْحَقِّ مَرَمَى

يَا إِلَهِي شَدَّدَ جِنَاحِي، وَ زِدَهُ «الخال: ۹۸»

یوسف خال در قصیده (الحریه) بر مفهوم آزادی و عدالت طلبی تأکید دارید در این راستا شاعر از عنصر تکرار به عنوان یکی از هنجارهای ساختارشکنانه شعر کلاسیک عربی بهره جسته است؛ واژه (حریه) هشت بار تکرار گشته است و یوسف خال بر مبنا و اساس خلقت انسان بر پایه آزادی و آزاده طلبی می باشد و شاعر این امر را حقّ خود و ملت خویش می داند.

آزادی مهم‌ترین جوهری است که در ذات همه انسان‌ها وجود دارد، و یکی از شاخصه‌ها و ویژگی‌های بارز انسانی است که در تمامی مکاتب انسان مدار دنیا مورد توجه قرار گرفته، و برای تمام افراد بشر مقدس و دوست داشتنی است. در مطالعه تاریخ ملل جهان، کشمکش بین آزادی و قدرت برجسته‌ترین فصول سرگذشت ملی اقوام را تشکیل می‌دهد. شاعر ریشه اصلی تمام مشکلات در رسیدن به آزادی را، تعلق و وابستگی است و شاعر اختیار را ابزاری برای انتخاب جبر می‌داند؛ چرا که انسان در دو راهی‌های انتخاب است که به رشد می‌رسد و اساساً شرط رسیدن به آزادی متعالی انتخاب است (سارتر، بی تا: ۶۴) شاملو در قصیده «ترانه بزرگ‌ترین آرزو» از مجموعه اشعار «دشنه در دیس» آزادی را به بزرگ‌ترین نغمه خود تبدیل می‌کند؛ شاملو ملول و غمگین از عدم آزادی در جامعه و انسان‌هایی که همواره شعار آزادی سر می‌دهند اما پس از رسیدن به پست حکومتی آن روح آزادی را در خود بر زمین می‌گذارند:

«آه اگر آزادی سرودی می‌خواند

کوچک

همچون گلوگاه پرنده‌یی،

هیچ‌کجا دیواری فروریخته بر جای نمی‌ماند.

سالیان بسیار نمی‌بایست

در یافتن را

که هر ویرانه نشانی از غیاب انسانی است

که حضور انسان

شاملو همچنین در قصیده دیگر به عدم ترس و شجاعت در راه آزادخواهی اشاره دارد و بر این باور است که انسان آزاده‌مرد باید شکنجه‌ها و سختی‌های این راه را به جان بخرد همچون سالکی که در راه محبوب خویش حاضر است تمام جسم و روح خود را بدهد تا به لقاء معشوقش برسد، عنصر آزادی نیز برای شاملو عشق حقیقی است و شاعر در این راه هر سختی و ملامتی را پذیراست: «آن جا که عشق/ غزل نیست/ که حماسه‌ی است، هر چیز را/ صورتِ حال/ باژگونه خواهد بود:

زندان باغ آزاده مردم است. و شکنجه و تازیانه و زنجیر نه وهنی به ساحت آدمی/ که معیار ارزش‌های اوست.

کشتار/ تقدّس و زهد است و / مرگ/ زندگی ست
و آن که چوبه دار را بیالاید/ با مرگی شایسته پاکان
به جاودانه‌گان/ پیوسته است» (شاملو: ۵۷۶-۵۷۷)

شاملو با این بیان که انسان آزاداندیش هیچ ترس و سستی از زندان تن ندارد و اینکه زندان همچون باغی مکان سرخوشی و آرامش انسان در بند است زیرا که «شکنجه و تازیانه و زنجیر» جزو شاخص‌های ارزشمندی اوست و با این معیارها میزان آزاد اندیشی وی مشخص می‌گردد، شاملو به همین شکل به رفتارهای خلاف باور و سنت مردم می‌تازد و برخی از آنها برداشت متفاوتی می‌کند او مرگ در راه آزادی و عدالت را، عین زیستن و حیات معنا می‌کند و آن انسانی که در راه آزادی پای چوبه دار رود گویا همانند انسان‌های وارسته و نیک به دیدار معبود ازلی شتافته است، و حیات او در آن دنیا جاودانه و ابدی خواهد بود.

۴-۲. مرگ و فناء

مرگ در شعر برخی شاعران، نوعی انتقال است که انسان را از جهانی به جهانی بهتر با وسعت و پهنای فراخ‌تر و بزرگتر می‌برد؛ در نظر مولوی «مرگ، از بین رفتن وجود نیست، بلکه به طرف مقصود عالی خود پرواز کردن است» (اکرم، ۱۳۵۶: ۴۲۷)؛ احمد شاملو در دیوان شعری خود از واژه «مرگ» و الفاظ مترادف آن بسیار استفاده نموده است نمونه برجسته آن را در ابیات ذیل مشاهده می‌نمائیم که شاملو در آن به رویارویی با مرگ بدون هراس اشاره دارد او با مرگ زندگی کرده است و آوایی حزن‌آلود از مرگ و نیستی که شاعر بدون واهمه آن را به زبان می‌آورد در دیدگاه شاملو مرگ و نیستی واژه پُرکاربرد و آشناست که شاملو آن را ادامه حیات طبیعی بشریت می‌داند و باید ترس و اندوه به استقبال آن رفت:

«مرگ را دیده‌ام من

در دیداری غمناک، من مرگ را به دست سوده‌ام

من مرگ را زیسته‌ام

با آوازی غمناک / غمناک

و به عمری سخت دراز و سخت فرساینده

... وقتی گِرادِگِرد تو را مرده‌گانی زیبا فراگرفته‌اند / یا محتضرانی آشنا

که تو را بدیشان بسته‌اند / با زنجیرهای رسمی شناسنامه‌ها

و اوراقِ هویت / و کاغذهایی که از بسیاری تمبرها و مَهرها

و مرکب‌هایی که به خوردشان رفته است / سنگین شده است (شاملو: ۵۳۴-۵۳۶)

بررسی عرفان اسلامی و مبانی نظری آن بدون تأمل درباره مرگ و سرای باقی ناقص می‌نماید. اعتقاد

به معاد به عنوان یکی از اصول مسلم دین اسلام از آنجا ناشی می‌شود که مرگ را پایان زندگی

دنیوی ندانیم. هرچند عرفا پا را از این هم فراتر نهاده، مرگ را آغازی برای زندگی جدید می‌دانند و

چون مرگ را سبب وصول به معشوق و معبود ازلی می‌شمارند، نه تنها آن را ناگوار نمی‌شناسند،

بلکه با اراده و اشتیاق از آن استقبال می‌کنند؛ شاملو در قصیده «شبان» مردن در عشق الهی را بهترین

سبک در زندگی می‌داند و نباید از مرگ ترسید؛ زیرا که جاودانگی را در پی دارد:

«مرگ من سفری نیست

هجرتی ست

از سرزمینی که دوست نمی‌داشتم

به خاطر نامردمان‌اش. (شاملو: ۵۴۴)

مرگ، واقعیتی پیچیده و ملازم زندگی است که همواره امری ناشناخته بوده است. مرگ، تجربه‌ای

بیان نشدنی و غیرقابل انتقال است (معتدی، ۱۳۶۷: ۲۳) یوسف خال گفتارش را درباره مرگ ادامه

داده و از تقدیم و تأخیر برای تأکید برخی از واژه‌ها بهره می‌جوید:

«تَرَى بُدْرُكُنَا الْمَوْتَ كَمَا نَحْنُ

حِيارِي؟ لَا الَّذِي صَارَ فَهْمَنَا،

قَبْلَنَا، وَلَا ذَاكَ الَّذِي كَانَ

كُفْرَنَا، لَا يَدُ الْإِيمَانَ تُفْدِينَا

كَإِسْحَاقَ وَلَا شَفَاعَةَ الْحُبِّ.

وَمَا زَالَ صَلِيبُ اللَّهِ مَرْفُوعاً

عَلَى رَابِيَةِ الدَّهْرِ. بِه تُمَحِّي خَطَايَانَا

بِه تُورِقُ أَلَامُ الْمَسَاكِينِ

بِه تُلْمَسُنَا أَصَابِعُ الشُّكِّ» (النخال: ۲۲۶)

شاعر با کاربرد مقدم گونه واژگانی همچون (به تمحی/ به تورق/ به تلمسنا) بر مرگ تأکید نموده و کارکرد آن که گناهان انسان را از بین می برد و درد فقیران را زنده گردانده و آثار یقین را از بین می برد. همچنین یوسف خال بر این باور است که اثرگذاری مرگ در زندگی انسان بسیار مشهود است و شاعر با تقدیم و حرف جرّ (به) بدان تأکید می نماید.

خشنودی عبارت است از شادمانی قلب به تلخی قضای الهی، و تسلیم نیز انقیاد است به احکام و قضا و قدر الهی (الجرجانی، ۱۴۲۴: ۱۱۴) عرفاء مرگ را، یک مرحله از تکامل انسان می داند، انسانی که در ابتدا، جماد بوده از جماد به مرحله نموّ می رسد و از نمو، تبدیل به حیوان و از حیوان تبدیل به آدمی می شود و در نهایت با مرگ، مرحله نهایی تکامل او انجام می شود و تبدیل به ملک و فرشته می شود و در نهایت به وحدت وجود و نهایت کمال می رسد. یوسف خال در ابتدای قصیده ذیل با آه و ناله ای چنین بیان می دارد که برخی از ما انسان ها می بینند و شاعر برای اینکه تعداد این افراد را نشان دهد با فضای خالی که ابتدای قصیده جا گذاشته است اشاره به تعداد فراوان آنها دارد؛ و این تناسب در معنا و ساختار شعر از نوع نوشتاری یکی از مؤلفه های اصلی سنت شکنی می باشد. از همین نمونه است شعر ذیل، که بیانگر سنت شکنی یوسف خال در شروع ابیات با کمی فاصله که یکی از سبک های هنجارشکنانه در شعر معاصر عربی است که یوسف خال نیز از آنها محسوب می شود:

أَهْ بَعْضُنَا رَأَى

وَبَعْضُنَا اسْتَرَا حَ هَكَذَا

بِلا شَفِيعٍ. رَبِّمَا

كَانَ الْجَحِيمُ بَارِدًا

كَالرَّاحَةِ الَّتِي تُنَالُ، هَانًا

كَجَسَدٍ يَمُوتُ (لَيْسَ كُلُّ جَسَدٍ

يَمُوتُ) مِثْلَمَا

تَمُوتُ رَغْبَةً أَيْقَظُهَا انْهِيَارُ وَرَقٍ

مَعَ الْخَرِيفِ.

لَا عَلامَةَ، إِذَنْ

لَا أَثْرٌ لِلْعَابِرِينَ (كَيْفَ لَا

وَالْعَابِرُونَ يَعْبُرُونَ بَعْتَهُ) (خال: ۳۴۵-۳۴۶)

۴-۳. وحدت وجود

عرفا معتقدند که «هستی حقیقت واحدی است که در باطن با وحدت کامل خویش از هر گونه تفرقه و کثرتی منزّه است و ظاهری دارد که منشأ نمایش کثرت است. این کثرت ها ظاهری و خیالی هستند، نه واقعی و حقیقی» (یثربی، ۱۳۶۸: ۱۵) یوسف خال بر وحدت وجود تأکید بسیاری دارد و با الفاظ (وجود/ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الْكُونِ) بر وحدانیت خداوند تبارک و تعالی صحّه می‌گذارد؛ شاعر وجود خود را از خداوند دانسته و مبدأ انسانیت خود را بر محور آزادگی بنا می‌نهد:

«أَنَا حُرٌّ يَا رَبِّ! مَا أَنْتَ حُرٌّ

مَا وَجُودِي، تُرَى إِذَا كُنْتَ عَبْدًا:

شِيمَةُ الْحُرِّ أَنْ يُرْوَضَ أَحْرَارًا

وَيَأْبَى إِلَّا التَّحَرُّرُ مَبْدَأًا.

كُنْ كَمَا شِئْتَ سِنَّةَ اللَّهِ فِي الْكُونِ

تَنَاهَتْ إِلَى الْخَلِيفَةِ عَهْدًا

كُنْ كَمَا شِئْتَ هَكَذَا أَنْتَ إِنْسَانٌ

وَ كُنْهُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَا يُحَدَّ:

حَدُّهُ - إِنْ يُحَدَّ - حُرِّيَّةَ تَسْمُو

وَتَقْتَاذُهُ إِلَى الْخَبْرِ عَمْدًا

أَنَا حُرٌّ يَا رَبِّ! حُرِّيَّتِي كُنْهِي» (خال، ۹۷)

عرفا از حضيض مجاز، به اوج حقیقت، پرواز کرده و پس از استكمال خود، در این معراج، بالعیان می‌بینند که دار هستی، جز خدا، دیاری نیست و همه چیز، جز وجه او هالک است؛ نه تنها در یک زمان، بلکه ازلاً و ابداً ... و هرچیز را، دو وجه است: وجهی به سوی خود و وجهی به سوی خدا که به اعتبار و لحاظ وجه نخست، عدم است و به لحاظ وجه دوّم موجود است. در نتیجه جز خدا و وجه او، موجودی نیست، «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (یثربی، ۱۳۷۷: ۱۲۰) یوسف خال بر وحدانیت خداوند (إذا الله واحد) تأکید دارد و پیامبران را رهروان حقیقی تعالیم خداوند (ولاءة علی الحقیقه) دانسته و معتقد است که آنها همواره معنای حقیقت هستند:

«فإذا العقلُ سيئٌ، و الأمانىُ

حبالی بکلّ حبّ و خیر

و إذا الله واحدٌ فی ربّی القدس

و حرّ یسیر بی حیث أدری

یا لأبرام! یا للنبین من بعد

ولاءة علی الحقیقه طفله» (النخال: ۱۰۵-۱۰۶)

یوسف النخال با ظرافت و ذکاوت دریافت که برای نشر مضامین عرفانی در میان اقشار مختلف مردم، باید طرحی نو ریخت. او به خوبی می‌دانست که این امر جز با ساده‌گویی و روی آوردن به ذوق و سلیقه مردم میسر نخواهد بود؛ از این رو، نه تنها زبان شعری خود را به زبان مردم عادی نزدیک کرد که ساختار و قالبی جدید و مردم‌پسند را برای بیان اندیشه‌های بلند عارفانه خود برگزید. همین ساده‌گویی‌ها باعث شد او در ادب عرفانی از جایگاه والایی - به - ویژه در میان توده‌های مردم به برخوردار شود شاملو در قصیده دشنه در دیس شهادت می‌دهد که راز خدا را در قالب آدمی (انسان خدا شده) دیده است:

شهادت داده‌اند/ که وسعت بی حدود زمان را

«در گردش چاره‌جایی سال دریافته‌ای

شهادت داده‌ای/ که راز خدا را

در قالب آدمی به چشم دیده‌ای

و تداوم را / در عشق» (شاملو: ۷۶۷)

و یا در نغمه‌ای دیگر از مظاهر عرفانی اشعارش چنین زیبا می‌سراید:

«چنان زیبایم من/ که الله اکبر وصفی است ناگزیر/ که از من می‌کنی» (همان: ۸۶۹)

شاملو روح خداوند را در انسان می‌داند و بر این باور است که انسان نیز به گونه‌ای خداوند است که تمام زیبایی‌های معنوی در او تجلی یافته است از همین رو چنین می‌گوید که انسان خود (الله اکبر) دیگری می‌باشد؛ در دیدگاه شاملو راز خداوند در کالبد انسانی دمیده شده است از همین رو قابل احترام است.

۴-۴. توبه عرفانی

یکی از مباحث مهم در عرفان عملی و مقامات العارفین توبه است. توبه گرچه در نظر مفسران، علمای اخلاق، متکلمان و محدثان از جایگاهی بلند و ارزشی والا برخوردار است اما عارفان و

صوفیان توجه‌ای خاص و عنایتی ویژه به آن مبذول داشته‌اند. سیری در اندیشه‌های مشایخ بزرگ نشانگر این معناست که توبه را از مهم‌ترین مقام‌های سالک در راه حق می‌دانند. و همانگونه که خداوند متعال در آیه یازدهم سوره حجرات می‌فرماید: «مَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (حجرات/۱۱) (آن کسانی که توبه نکردند، پس ایشان ستم کارانند). بنابراین توبه در اصطلاح عرفان، توجه به جانب حق و اعراضی از آنچه مانع رسیدن به محبوب قلبی است. در جایی دیگر توبه به انقلاب و تحوّل درونی در سالک و شروع یک حیات تازه تعبیر شده است؛ و عرفا توبه را به بیداری روح از بی‌خبری و غفلت می‌دانند که مبدأ تحوّل و سرمنشأ تغییر راه سالک است (غزالی، ۴۴، ۱۳۸۷). حال این امر توبه در ادب و شعر عربی و فارسی حضور فعالی داشته است و شاعران برای بیان حالات درونی خود از توبه استمداد جسته‌اند، یوسف خال نیز به عنوان یکی از رهروان این مسلک مفهوم توبه و استغفار را در بین اشعارش آورده است؛ به طور مثال قصیده (التوبه) نمونه‌ای بارز از اندیشه یوسف خال می‌باشد که در ذیل ملاحظه می‌نمائیم:

«علی جبل الصمت، فی موعدی

مع التائبین، رفعتُ جبینی

ذرای مشدودتان إلى صخره

متی یا اُبی ستعبر کُاسی

متی یا اُبی سَاهِبُ دربی

إلی إخوتی: أمدًا إلیهم جفونی

و أضحک عبر ظنونی

و أبکی / و أحلم، أسند رأسی» (الخال: ۲۹۶)

در امر استغفار و توبه کمتر با این واژه در بین اشعار شاملو مواجه هستیم و شاید بهتر است که توبه‌های او را منحصر در پشیمانی از رفتارهای نادرست و توبه از افعال انسانی بدانیم. شاملو با بیش و جهانی‌بینی خود که گرایش‌های سیاسی و اجتماعی خود را بروز می‌دهد و نمی‌تواند نسبت به پیرامونش بی‌تفاوت باشد، هرچند در زندگی خانوادگی او و ارتباط با پدرش یک خفقان سیاسی حاکم است، به همین دلیل وقتی در سال ۱۳۳۳ش دستگیر می‌شود، پدرش به محض آگاهی از بازداشت او در زندان موقت شهربانی به ملاقاتش می‌رود، گفت‌وگوی تندی میان او و پدر در می‌گیرد که ناشی از اختلاف عمیقی است که بین افکار و ایدئولوژی آنها وجود دارد، پدر از او می‌خواهد که توبه نامه بنویسد و رها شود و شاملو نتیجه این کار را اسارت روح می‌داند پس از آن

ملاقات، پدر با او قهر می‌کند و پس از چند ماه شاملو از زندان قصر نامه‌ای منظوم به او می‌نویسد و اختلاف خود با پدر را به روشنی باز می‌گوید:

«تو کز معامله جز باد دستگیری نیست
حدیثِ بادِ فروشان چه می‌کنی باور؟
زمین ز خونِ رفیقانِ من خضابِ گرفت
چنین به سردی در سرخیِ شفقِ منگر
مرا تو درسِ فرومایه بودنِ آموزی
که توبه‌نامه نویسم به کامِ دشمن بر؟
نجاتِ تن را زنجیرِ روحِ خویش کنم
ز راستی بنشانم فریب را برتر؟
تو راهِ راحتِ جان گیر و من مقامِ مصاف
تو جای امن و امان گیر و من طریقِ خطرا!».

۴-۵. عشق الهی

«عارف می‌گوید: عشق تعریف نشدنی است و تنها با ذوق ادراک می‌شود». (آدونیس، ۱۳۸۰: ۱۰۶)
هر کس عشق را تعریف کند، آن را نشناخته است. آن نیرومندترین محرکی که عامل حرکت و سیر پدیده‌ها شده، جاذبه‌ای نامرئی است که تمام اجزای عالم را به هم پیوند می‌دهد. عشق مهم‌ترین رکن طریقت است و کسی آن را درک می‌کند که مراتب کمال را طی کرده باشد؛ یوسف خال بر مفهوم عشق الهی اشاره می‌کند و از معشوقش خواستار عفو و بخشش گناهان، وصال به آرزوها می‌- باشد؛ یوسف خال پیوسته در انتظار وصال به محبوبه خویش به سر می‌برد این عشق الهی در سرتاسر دیوان شاعر حضور مؤثری دارد:

«و کانَ أن عادَ لی حبیبی
یجود بالصفح عن ذنوبی
مجنَّحَ الهفِّ بالأمانی
کم وعد المرتجی القریب
یذرُّ فی هشه شروفاً
فیهرأ الکون بالغروبِ
نُعماءُ أحدوثه رونها

دغدغه‌الوصل للحبیب

قد عاد، فالقبلة استفاقت

تُبرعم الحبَّ فی القلوب» (الخال: ۴۲)

اعتقاد راسخ بر این است که عشق الهی گرانیگاه بنیادین هر تجربه عرفانی و پایه و اساس هر اثر ادبی خلّاقی باشد که هدف آن تحقق بخشیدن به عظمت ارزش‌های والای انسانی است. از آن جا که این مفهوم تمامی جنبه‌های حیات انسان، اعمّ از فردی و اجتماعی، را در بر می‌گیرد و عشق زیربنای هر تجربه عرفانی کمال‌گرایی به شمار می‌رود که آرمانش طرح ریزی نگاه پیش رو به سالک با شیخ و پیوند او با خویش و دیگران است و این ارتباط در چارچوب مفهومی است که قلمرو اصلی تجربه عرفانی در بعد عاشقانه آن با محوریت انسان را تعیین می‌کند (الزیموسی، ۱۳۸۲: ۱۶۷) در یکی از غزل‌های عارفانه خویش، نهایت عشق و شیفتگی خود را نسبت به ذات باری تعالی اقرار می‌دارد:

خدای را/ ناخدای من! / مسجد من کجاست؟

در کدامین دریا/ کدامین جزیره؟-

آنجا که من از خویش برفتم تا در پای تو سجده کنم/ و مذهبی عتیق را

چونان مومیایی شده‌یی از فراسوهای قرون

به وردگونه‌یی/ جان بخشم

مسجد من کجاست؟/ با دست‌های عاشقات/ آن جا

مرا/ مزاری بنا کن! (شاملو: ۶۰۰)

احمد شاملو پیوسته از معشوق زمینی خود سخن به میان می‌آورد لکن گاه ذوب در جلال و عظمت خداوند شده و آفریدگار جهان را عاشقانه می‌ستاید؛ شاملو در ابیات فوق تمام هستی را مکانی برای سجده در برابر ذات احدیت می‌داند و عشق به خداوند در تمام کلامش جاری است.

جدای از شکل و قالب خاصی که شاملو در شعر معاصر مطرح کرد، اندیشه و تفکر حاکم بر اشعار وی نیز درخور توجه است شعر وی سرگذشت مهر و کین، یاس و امید، عشق و نفرت، غم و شادی، درد و دریغ و حمله و گریز است. اما محور تمام این عواطف اجتماع است و مردمش (پورنامداریان، ۱۳۷۴: ۸۳) همه این عوامل باعث شده است که وجه اومانستی و انسان‌گرایانه‌ی شعر شاملو مشخص یابد. شاملو در قلب معركة‌ی زندگی حضور دائم دارد و به همین جهت نبض شعرهای او با نبض اجتماع می‌زند و شعر او صدای ضربه‌های یک زندگی اجتماعی و یک

درگیری وسیع با رویدادهاست. (همان: ۸۳) شاملو آن امانت الهی را که انسان بدوش کشیدن آن را متحمل شده است عشق می داند:

انسان زاده شدن تجسّد وظیفه بود:

توان دوست داشتن و دوست داشته شدن

توان شفتن / توان دیدن و گفتن

توان اندوه‌گین شدن و شادمان شدن

توان خندیدن به وسعت دل، توان گریستن از سویدای جان

توان گردن به غرور بر افراشتن در ارتفاع شکوه ناک فروتنی

و توان جلیل به دوش بردن بار امانت

و توان غم ناک تحمل تنهایی

تنهایی / تنهایی

تنهایی عریان / انسان

دشواری وظیفه است (شاملو، ۱۳۹۱: ۹۷۴)

در قصیده‌ای دیگر شاملو، عشق الهی را از قدیم می‌داند و او خداوند یکتاست که دوّمی ندارد شاعر سپس از فراز و فرودهای عشق صحبت می‌کند:

زمینِ خدا هموار است و عشق

بی فراز و نشیب،

چرا که جهنم موعود

آغاز گشته است (شاملو: ۵۲۹)

نتیجه‌گیری:

نتایجی که از این تحقیق استنتاج می‌شود:

یوسف خال و احمد شاملو از شاعران برجسته شعر سپید عربی و فارسی به شمار می‌آیند که در عرصه عرفان از شاعران شهیر هستند؛ اشتراکاتی که در شعر هر دو شاعر دیده می‌شود مفاهیم: آزادی، رضای الهی، باده عرفانی، مرگ، فناء و نیستی در راه الهی، عشق ذات احدیت، در شعر هر دو شاعر با بسامد بالایی تکرار شده‌اند. یوسف خال برای شاعر نکاتی را یادآور می‌شود که در شعر و سخن او تأثیر می‌گذارد. به گزینی سخن، رمزگویی، خلوت‌گزینی، بی سخن میلی در ادامه دادن سخن، گریز از سخن دانی، جان بر سر شعر نهادن، تازگی سخن و خاموشی شاعر از نکات مورد

تأکید اوست. یوسف خال برای سرچشمه سخن و شعر، منشأ و سرچشمه های مختلفی را نشان می دهد. سرچشمه هایی چون جان، اندیشه، عقل، روح، دل، عشق، معشوق، عالم غیب و خداوند. این موضوع در میان شاعران و نویسندگان دیگر نیز مطرح شده و دیدگاه های مختلفی را ایجاد کرده است. او نیز پیوسته سخن از ذوب شدن در طریقت الهی سخن می گوید و براین باور است که باید آشکار این عشق الهی را ابراز داشت زیرا که بهترین طریقت نوشیدن شراب عشق الهی است و هر انسانی که بدان متمایل شود جاودانگی او را خواهد یافت. در شعر احمد شاملو مفاهیمی همچون آزادی و عدالت طلبی، مرگ و فناء، و خداآوری، و عشق از بسامد بالایی برخوردار است و توبه و وحدت وجود بیشتر حول و محور انسان بوده است این مفهوم در اشعار شاملو نیز از جایگاه بالایی برخوردار است و او آدمی را گرفتار بندها و زندان های مختلف دنیایی می داند و آزادی، معنایی جز رهایی از همه این بندها و زندان های پیدا و پنهان نیست. از همین رو مضامین عرفانی در اشعار یوسف خال بیش از احمد شاملو بازتاب یافته است.

منابع و مأخذ:

- ۱- آماتیس، ژاک (۲۰۰۴) یوسف الخال و مجلته «شعر»، بیروت.
- ۲- الإدريسي، حسين، (۲۰۰۲م)، المؤلف والمختلف في الأدبين الفارسي والعربي شعر العرفان أنموذجا، مجله.
- ۳- اکرم، سيد محمد، (۱۳۵۶) مرگ در نظر مولوی، نشریه یغما، شماره ۳۴۹، ص ۴۲۶-۴۳۷.
- ۴- بدوی، عبدالرحمان، (۱۹۸۴)، موسوعه الفلسفه، الجزء الأول، بیروت، الموسسه العربيه للدراسات و النشر، الطبعة الأولى.
- ۵- پاشایی، ع (۱۳۸۸)، نام همه شعرهای تو، زندگی و شعر احمد شاملو، جلد ۲، تهران: ثالث.
- ۶- پورنامداریان، تقی (۱۳۸۱)، سفر در مه: تأملی در شعر شاملو، تهران: نگاه.
- ۷- الجرجانی، السيد الشریف، (۱۴۲۴ق)، التعريفات، وضع حواشيه و فهارسه محمد باسل عيون السود، الطبعة الثانية، بیروت: دار الكتب العلمية.
- ۸- الخال، يوسف (۱۹۷۹)، الأعمال الشعرية الكاملة، بیروت: دار العودة.
- ۹- دهقان، علی (۱۳۹۰)، بررسی تطبیقی عرفان سنایی و جان دان، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی، سال پنجم، شماره ۲۰، صص ۶۳-۸۲.
- ۱۰- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۶۱)، نقد ادبی (جست و جو در اصول و روش ها و مباحث نقادی با بررسی در تاریخ نقد و نقادان، جلد اول، چاپ سوم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۱۱- زیدان، یوسف (۱۹۹۶م) شعراء الصوفیه المجهولون، بیروت: دارالجيل.
- ۱۲- الزیموسی، و داد (۱۳۸۲)، عشق الهی در شعر جامی و ابن فارض، مجله نامه پارسی، سال هشتم، شماره چهارم، صص ۱۶۷-۱۷۸.
- ۱۳- سارتر، ژان پل، (بی تا)، هستی و نیستی، ترجمه عنایت الله شکیباپور، تهران، موسسه انتشارات شهریار، چاپ اول.
- ۱۴- شاملو، احمد (۱۳۸۲)، مجموعه اشعار احمد شاملو، تهران: انتشارات نگاه، چاپ چهارم.
- ۱۵- العجم، رفیق، (۱۹۹۹م)، موسوعه مصطلحات التصوف الإسلامی، بیروت، مکتبه لبنان ناشرون، الطبعة الأولى.
- ۱۶- العطار، سلیمان (۱۹۸۱م) الخيال و الشعر في تصوف الأندلس، قاهره: دارالمعارف.
- ۱۷- غزالی، محمد بن محمد (۱۳۸۷)، کیمیای سعادت، جلد ۱، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، علمی- فرهنگی.
- ۱۸- فروزانفر، بدیع الزمان، (۱۳۶۶)، زندگانی مولانا جلال الدین محمد، تهران: نشر زوار.
- ۱۹- کامبل، روبرت (۱۹۹۶)، أعلام الأدب العربي المعاصر، بیروت: الشركة المتحدة للتوزيع.
- ۲۰- معتمدی، غلامحسین (۱۳۶۷)، مرگ نفی نهایی زمان است، ماهنامه دنیای سخن، شماره ۱۹.
- ۲۱- المقرئ التلمسانی، احمد بن محمد. (۱۹۸۸). نفع الطيب من غصن الأندلس الرطيب. تحقیق احسان عباس، بیروت: دار صادر. المنهاج. شماره ۲.
- ۲۲- یشری، سید یحیی (۱۳۷۷)، فلسفه عرفان، قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.